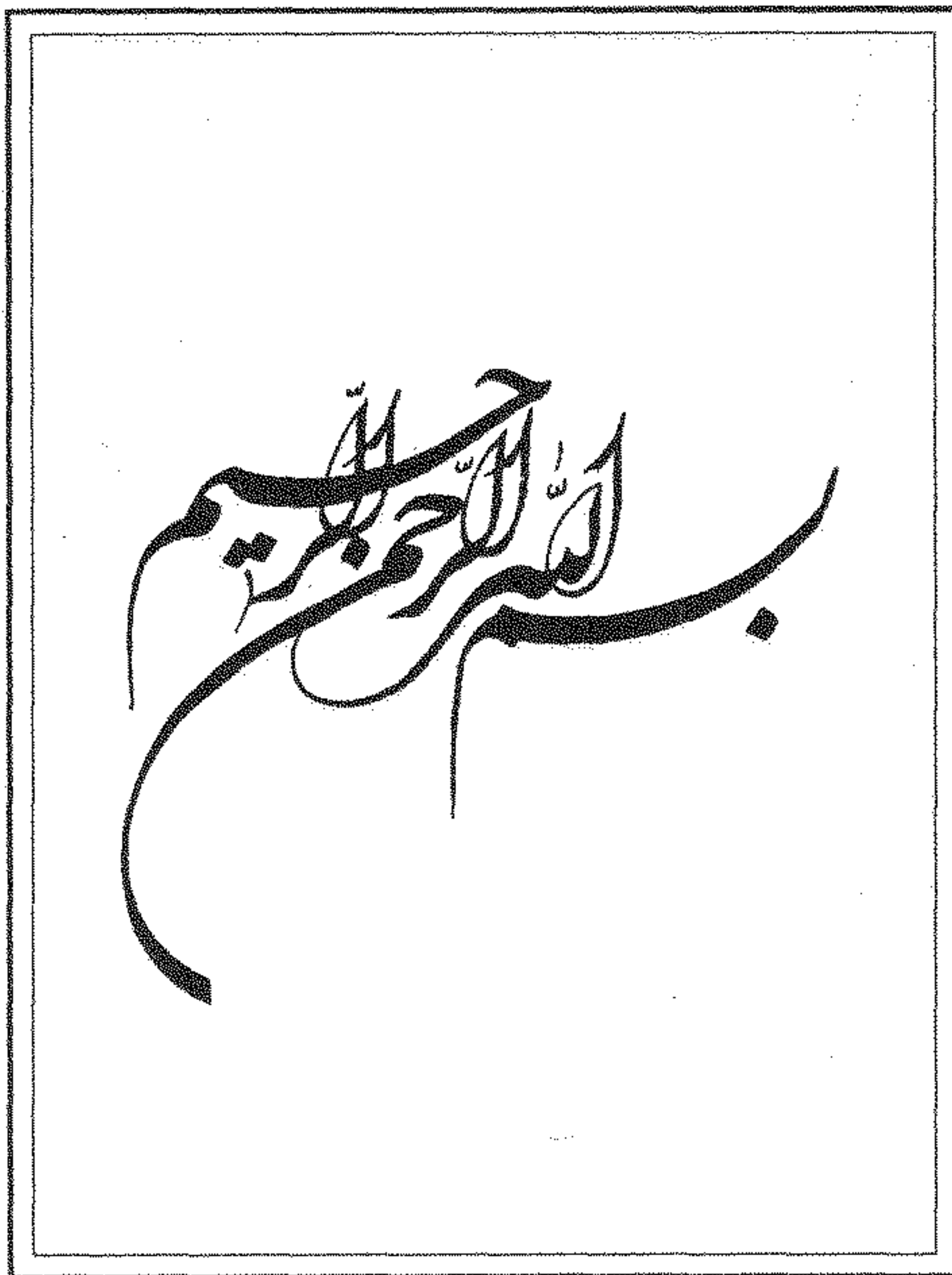


وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا

دیارِ عمر

دورنمایی از عصر ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا فداه

ابوطالب محمد قاسمی



دیار عزت

دور نمایی از عصر ظهور

حضرت بقیة اللہ ارواحنا فداه

ابوطالب محمد قاسمی

سرشناسه: محمد قاسمی، ابوطالب، ۱۳۳۷-
 عنوان و نام پدیدآور: دیار عزت: دورنمایی از عصر ظهور حضرت بقیة اللہ ارواحنا
 فداء / ابوطالب محمد قاسمی.
 مشخصات نشر: قم: مهر بیکران، ۱۳۸۷.
 مشخصات ظاهری: ۶۳ص.
 شابک: ۲۵۰۰۰ ریال: 978-964-9538-36-5
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۹۲ (فیبا).
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.
 موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق-
 موضوع: مدینه فاضله
 رده بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۲۳۰/۱۲/م۲۶۹۹
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۳
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۷۵۰۰۷



نام کتاب دیار عزت
 مؤلف ابوطالب محمد قاسمی
 ناشر مهر بیکران
 قطع رقعی / ۶۴
 نوبت چاپ دوم / ۱۳۹۲
 شمارگان ۲۰۰۰
 شابک ۹۷۸-۹۶۴-۹۵۳۸۳-۶-۵
 قیمت ۲۵۰۰ تومان

همه ی حقوق محفوظ است

تلفن پخش: ۰۹۱۲۷۴۹۰۹۹۸

Email: mehrbikaran@Yahoo.com

فهرست

مقدمه ۹

بخش اول

تصویر مدینه فاضله ۱۰

ملاقات با دلیل راه ۱۱

آرامش، اثر ایمان ۱۲

نمای ظاهری آن دیار ۱۳

پرندگان و حیوانات آن جا ۱۴

کمال موجودات ۱۵

عجایب و تحمّل آنها ۱۹

۲۰	مدینة التجار
۲۱	فضای شهر
۲۱	مساجد
۲۲	کمال مردم
۲۴	علم و فرهنگ
۲۵	اقتصاد با عزت
۲۶	عفت عمومی
۲۸	مسائل اجتماعی
۲۹	عبادات دائمی
۳۰	نشاط، امنیت
۳۱	رسانه و تبلیغات
۳۳	مدینة العید
۳۳	بی نیازی از وسائل
۳۵	بشارت ظهور
۳۶	تجلی حق
۳۸	ظهور شخصی
۳۹	مدینة الاحرار

بخش دوم

۴۱	امید و آرزو
۴۲	حکومت عدل جهانی

۴۴	آیات
۴۴	روایات
۴۸	عقل ما و درک ظهور
۴۸	پیشرفت دانش، تکامل عقل
۴۹	قتل ابلیس
۵۰	انتقام، معرفی ریشه تمام فتنه‌ها
۵۱	ضعف و گرفتاری ما
۵۴	هدف خلقت
۵۶	قیامت صغری
۵۷	درجات ایمان و معرفت
۵۸	کوتاه نظری
۶۰	خیال ما
۶۱	انتظار و اشتیاق
۶۲	آیا

ای دل بشارت می دهم، خوش روزگاری می رسد
هم درد و غم طی می شود، هم شهرباری می رسد
اندیشه از سرا مکن، طی می شود ایام دی
شب را سحر باشد زپی، آخر بهاری می رسد

مقدمه

بار دیگر به ذهن خطور نمود که جملاتی را از گنجینه دل، به ارتباط دست و بازو، و توسط اشک قلم بر صفحه سفید کاغذ بیفشانم، تا محبتی اظهار گردد و ابراز دردی صورت گیرد، آنگاه بر رسم اثر تکرار حقایق بر قلب و روح، این امر مرا تنبیه داده و بعد دیگران را مؤثر افتد. و بر سبکی به نگارش نشست که مقدمه آن به صورت بخش دوم در پایان کتاب تثبیت گردید، تا علت نوشتن قسمت نخست را تبیین نماید.

و بر خوانندگان محترم است که با ایراد انتقادات و پیشنهادات خویش در اصلاح این نوشتار بکوشند.

بخش اول

از اصلاح جهان، بنای مدینه فاضله و جامعه ایده آل، بسی اخبار و بشارت‌ها شنیده‌ایم و هر قوم و ملتی به سبکی، خویش و ملت خویش را بدان بشارت داده و به پای این نخل پر بار، امید و آرزوهای خود را نثار نموده‌اند.

در همین راستا جهت جای گرفتن چنین اعتقادی و اثبات این گونه امیدی در وجود امت، دست اندرکاران تبلیغ و هدایت‌گران جامعه، هر کس به زبان خویش به تشریح و توضیح پرداخته و به اوصاف و فضائلی آن را ستوده‌اند.

البته این قصه در قلب همه جای کرده و برای خویش منزلگاهی مهیا نموده، و به همین علت است که بیشتر مردم بدان پایبندند و در عمق امید و آرزوها از آن یاد نموده و سخن‌ها می‌گویند.

اثر چنین فرهنگی باعث شده که مردم همیشه و به ویژه در هنگامه بروز ناگواری‌ها و رویکرد ناپسامانی‌ها با نگاهی عمیق بدان بنای معمور در اعتقادات خویش، به چهره‌تاریک زندگی نور امید و رنگ و بوی حیات ببخشند.

ناگفته نماند که بسیاری از بزرگان اداره ممالک توانسته‌اند توسط این روزنه امید نهفته در درون اعتقادات ملت‌ها، تسلط خویش را بر ایشان تثبیت و از این راه ملت را رام خویش گردانند. حال آیا می‌توانند در تحقق چنین آرزویی موفق و یا حداقل مؤثر باشند؟ حرف دیگری است که بسط آن موقعیت خاصی را می‌طلبد.

صفت زیباجویی و نیکوخواهی بشر که ذاتی اوست، علت مهم این خواسته است که از تاریکی‌ها فرار کرده و به سوی نور - گرچه در خیال و آرزوهای خویش - پناه می‌برد، که البته امر پسندیده‌ای هم هست. زیرا بشری که به امید و آرزو زنده می‌باشد، چه بهتر که آرزوی زیبایی را بنماید.

فراوان در فکرش بودم، بارها به زبان الکن از آن سخن راندم و بسیار آرزویش را داشته و تصویرش را با قلم شوق بر صفحه ذهن نقاشی می‌نمودم. تا بالاخره لحظه‌ای از لحظات خانه را دقالباب نمودند، درب را باز کردم، با چهره‌ای آشنا که او را نمی‌شناختم روبه‌رو شدم، با چابکی سلام داد و سلام او آنچه ناسلامتی در

دروغم بود به فنا سپرد. سلامش را جواب گفتم، که باز این جواب نوری از سلم را در دروغم تابانید. دستی به سر و رویم کشید و کرد با من آنچه کرد؛ نمی‌دانم چه شد، ولی به قدری سنگینی را از وجودم خارج نمود و تعلقات را از من برید که همانند روح در فضا سیر می‌نمودم و مانعی بر پروازم یافت نمی‌شد و چنان جهالت را از دروغم زدود که جهت فهمیدن، استعداد عجیب و فوق‌العاده نصیب گردیده بود و با اشاره‌ای اسراری را دریافت می‌نمودم.

گفت: آمده‌ام با هم سیری داشته باشیم. در این حالت که او با وجود خود در دلم جا گرفته بود، مثل کسی که منتظرش باشم دعوتش را پذیرفتم و در حالی که دستم را گرفته و به نرمی می‌فشرده همراهش حرکت کردم...

آرامش عجیبی وجودم را فرا گرفته بود. هیچ فکر و غم و غصه‌ای در آن حوالی روی نشان نمی‌داد. از همه کس و همه جا رهیده و آزاد، نه پایبند آرزوهای آینده و نه در قفس راحتی و ناراحتی‌های گذشته، نه حرص روزی و نه حسرت تندرستی، نه از مقامات دنیا و نه طمع درجات بهشت.

راستی چه زیبا و مسرت‌آور، چه نیکو و وصف‌ناشدنی؟
اوصافی که در مورد مؤمن، عبد و غیره شنیده بودیم، آنجا به راحتی لمس و احساس می‌گردید و آن حلاوت و شیرینی محبت که

به گوش رسیده، در این موقعیت کاملاً چشیدنی بود.

خلاصه، جمله *إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ*^(۱) که

بسیار مذاکره نموده بودیم خود را به نمایش گذاشته بود.

در ذهنم بود کیست او که آشناست ولی نمی‌شناسمش؟ قبل از

سؤال، پرسش‌م را این‌گونه پاسخ گفتم: نامم بشیر است، اهل یک

اعتقاد و رهرو یک مسلک با هم آشنایند گرچه به ظاهر غریبه باشند،

حلقه اتصال گروه‌های انسان جز همین موضوع نیست و حقوق

اخوت نیز توسط این امر بر افراد بار می‌گردد.

این اوصاف آرامش، همگانی و عالم‌گیر بود، زمین با تمام ذراتش

با انسان حرف زده، ابراز احساسات می‌نمود و مقدم هر که بر او گام

می‌نهاد گرامی می‌داشت.

تمام چهره آن سر سبز و خرم، اما خرمی آن بی‌سابقه و دیدنی که

بی‌نهایت زیبایی را به نمایش گذاشته بود، هر کدام از رنگ و بو نوع

تازه‌ای را ارزانی دیده و شم افراد می‌نمود و اختلاط گل‌های متنوع و

خوش‌بو با سبزه‌هایی که *لَوْنُهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ*^(۲) منظره‌ای را مجسم

نموده بود که به هیچ فکر و یا وسیله‌ای قابل ترسیم یا انتقال نبود.

۱- «به درستی که دوستان خدایند را نه ترسی است و نه اندوهگین می‌شوند». سوره

یونس، آیه ۶۲.

۲- «رنگ آن بینندگان را شاد می‌نماید». سوره بقره، آیه ۶۹.

در جاهای مختلف درختان با قد و بالای مناسب در حالی که پر از میوه و بهره بودند خودنمایی می‌کردند، که هم زیبایی را به ارمغان آورده و هم میوه‌های شیرین و خوش‌گوار را به راحتی تقدیم می‌نمودند.

در آنجا انواع و اقسام میوه‌ها که بسیاری از آنها در عالم ما سابقه نداشت، یافت می‌شد و بدون زحمت در اختیار مصرف‌کنندگان قرار می‌گرفت، علاوه بر این که لذت خوردن آنها قابل وصف نبود و ضرری را متوجه بدن نمی‌داشت.

در لابلاهای سبزه‌ها و پای درختان، جوی‌های آب جاری بود، آبی که همچون دانه‌های مروارید روی هم می‌غلطید و زمزمه‌ای را ایجاد می‌نمود که همچون ذکر ذاکرین قلب و روح را نوازش می‌داد.

ترکیبات آب همه مفید، ذره‌ای نامناسب در آن نبود، بسیار زلال و گوارا و آنچه برای مزاج انسان لازم بود، همان را تقدیم می‌کرد.

نگاه به آن منظره همه غم‌ها را می‌زدود و چنان فرح و شادی در وجود ایجاد می‌کرد که حالت پرواز به انسان دست می‌داد؛ البته این تفاسیر فقط در آنجا قابل درک و بیان است و در اینجا تنها شنیدن خبرهایی است که قابل باور نیست و هضم آن با حواس فعلی غیر ممکن.

پرنندگان زیبا و خوش‌آواز در لابلاهای درختان، بوته‌ها و کنار

جویبارها به پایکوبی مشغول و با نوای دلنشین خویش هر کدام با غزل و ترانه ذکر مخصوصی را به شنوندگان القاء و از اسرار عالم مطالبی را فاش می نمودند.

مرغان شکاری همه دست از شکار کشیده و با لطف در کنار دیگران صفا می کردند، صدای ناگواری از هیچ کدام شنیده نمی شد و تعرضی از یکی بر دیگری روا نمی رفت.

حیوانات در آن سرزمین همگی در کنار هم با انس و صف ناپذیری به زندگی مشغول بودند، نه ضرری به محیط زیست زده، نه زیانی به انسانها وارد کرده و نه مشکلی بین خودشان به بار می آوردند. در حقیقت وحوش به اهلی تبدیل گشته و اهلی ها هم نجابت خاصی به خود گرفته بودند، مثل این که با انسان سخن می گویند و سخنان او را به کار می بندند، هستی خویش را به انسان عرضه نموده تا غذای خود سازد و این امر را کرامت خود می دانستند.

از نزاع و درگیریها که به راز تنازع بقا تفسیر می گردد خبری نبود. شیران هوای آهوان را داشتند، روبهان مواظب مرغان بودند، مرغان نگهداری موران را به عهده گرفته بودند، موشها با گربه ها رفت و آمد می کردند و گوسفندان به چوپانی گرگان دل خوش داشتند.

دیگر پرنده ای پرنده یا جنبنده ای را شکار نمی کرد، عطوفت و انسی وصف ناشدنی بین انسان، حیوان، پرنده و ... حکمفرما بود

چرا که مُبَدِّلُ السَّيِّئَاتِ^(۱) تمام نیش‌ها را به نوش تبدیل نموده بود. خلاصه، زمین از وضع فعلی تغییر کرده و این دگرگونی در ساکنان زمین هم به طور کامل مشهود بود، از این رو آنچه برکت داشت با احترام تقدیم اهلش می‌نمود.

تمام معادن بدون زحمت در اختیار مردم قرار گرفته و سایر برکات توسط گیاهان به صورت دانه، میوه و غیره تقدیم مصرف‌کنندگان می‌گردید.

از آن همه زلزله دیگر اثری نبود و زمین همچون گهواره‌ای آرام با خشوع، رام اهلش شده و به تلافی تمامی آن لرزشها، آرامش فوق العاده‌ای را به ساکنین ارزانی می‌داشت.

حیوانات همه زیبا، زشتی در صورت یا صدا و یا سایر صفاتشان یافت نمی‌شد، لذا از نهیق الاغ خبری نبود و آن زشتی‌گراز به زیبایی تبدیل گشته بود. دیگر نُحُوسْت و شومی در قیافه و نوای زاغ دیده نمی‌شد و تمام پرندگان خوش‌خوان و خوش‌قیافه بودند.

در هسمین راستا گیاه یا درخت ناتمام وجود نداشت، میوه ناسازگاری در کار نبود، بوی بد و نامطبوعی به مشام نمی‌رسید و

۱ - در سوره فرقان آیه ۷۰ آمده «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» خدا بدیهای آنها را به خوبی‌ها تبدیل می‌نماید، و در دعاها می‌خوانیم: یا مبدل السیئات بأضعافها من الحسنات. مصباح کفعمی: ۱۶۳.

لجن زار و شوره زاری یافت نمی شد.

از آبهای متعفن خبری نبود و صداهای ناهنجار و نکره در هیچ جا شنیده نمی شد، همه جا آرامش، آرامش و آرامش.

هیچ گیاهی گرفتار آفت نبود، در هیچ جنبنده‌ای نقصی مشاهده نمی گردید، از هیچ خوردنی درد و مرضی نصیب انسان نمی شد.

کوهها با حفظ ابهت خویش چنان متواضع جلوه گر بودند که آن قامت کشیده همچون سجده کننده‌ای در نظر آمده و زمزمه درون او در قالب ذکر قلبی دل را منقلب می نمود.

دیگر به جای آتشفشان و سیل، توده نعمتهای گوناگون بر همگان فوران می کرد، زمین آب برف و بارانها را با تمام ظرفیت در خویش نگه داشته و علاوه بر این که مانع سیل می شد، مانند مادری مهربان به تدریج به کام تشنگانش می رساند.

آسمان جلوه‌ای خاص به خود گرفته، راه غضب و عناد را بسته و از رعد و برقهای گذشته خبری نبود، بلکه باران‌هایی بر زمین می باراند که همه اش منفعت بود و برکت و زیان و ضرری در آنها تصور نمی گردید.

ستارگان زیبا آسمان را زینت عجیبی داده‌اند، ماه با صفای دیگری زمین را تماشا می کند و اسرار و رموز آنها بر اهل آن سرزمین مخفی نمی باشد، از این رو دیگر غریبه نیستند، بلکه همه آشنا و انیس

یکدیگرند.

طوفان‌ها که در زمانی کوتاه مناطقی را در می‌نوردید و ویرانیهای بسیار به بار می‌آورد، جای خود را به نسیم‌های ملایم و جان‌فزا که حامل پیامهای لطف و دوستی‌اند داده است.

دریاها آرام و آسوده آرمیده بودند، در دل آنها آبریان همه در کمال مهر و محبت بدون نزاع می‌زیستند، کدورتی در بین آبها دیده نمی‌شد، همه زلال که به راحتی کف دریا پدیدار بود و آنچه درون خود داشت به آسانی در اختیار استفاده کنندگان می‌نهاد.

غرغش امواج سهمگین، طغیانهای خطرناک و سایر موارد ناگوار اقیانوسها همه به اعطاء برکات تبدیل گشته و جز خیر و نیکی چیزی را نصیب ندارد.

هوا در نهایت سلامت بر همگان عرضه می‌گردید و از سرماهای زمهریر و حرارت‌های نارگونه خبری نبود، همیشه هوای دلنشین بهار، تابستان پر بار ثمرات، پاییز کارآفرین و زمستان پربرکت آسمانی حکم‌فرما بود.

ظلمات از زمین و زمان، ظاهر و باطن رخت بر بسته و اثری از آن دیده نمی‌شد.

تماشای این صحنه‌ها و تحمّل آن، بسیار عجیب بود، زیرا در حالت عادی بر اثر دیدن چنین وضعی، عقل از سر پریده و قلب از

کار باز می‌ایستد؛ چنانچه اکنون با وجودی که هیچ زبان و قلمی قدرت تصویر و بازگو نمودن اوضاع آن سرزمین را ندارد، باز هم گفتن و باور کردن همین مطالب که با گنجایش این دوران سازش دارد، بسی سنگین است.

آری؛ درک چنین روزگاری، عقل و فکری رشدیافته به همان میزان لازم دارد. از این رو جناب بشیر در اول سیر، با سلام و جواب و دست کشیدن تغییر اساسی در وجودم داد.

البته باز به راحتی قابل تحمل نبود، به همین خاطر او در پاسخ به پرسش‌های ذهنی من گفت: عقب افتادگیها، کژیها، ظلمات و درد و رنجهایی که با آن دست به گریبان هستید، اثر بُعد از حق می‌باشد و هرچه این دوری به نزدیکی تبدیل گردد، همه وسایل و اسباب، تسلیم بنده می‌گردند. در همین راستا نایسامانیاها به اتمام رسیده، روزگار آرامش و آسایش فرا می‌رسد؛ ولی بنی آدم این روزگار را در جاها و شرایطی دیگر می‌جوید و لذا نمی‌یابد، پس بر آنهاست که جهت رسیدن به چنین آرزویی اول هدف، سپس راه و روش خویش را تغییر دهند. این مجمل امر است و برای درک مفصل باید به سیر ادامه دهیم و به موقع توضیحات لازم را خواهم داد.

بعد از این مذاکره به شهری رسیدیم که مدینه التجار نام داشت و این نام بر تابلوی زیبایی نقش بسته بود. شخصی بسیار مؤدب که

معلوم بود بشیر را می شناسد، جهت راهنمایی در ورودی شهر حضور داشت؛ با گرمی تحویل گرفت، با لبخند احوالم را پرسید و چون دانست میهمانم بیشتر گرامیم داشت؛ از بس با لطف برخورد نمود در دلم جای گرفت و همانند رفیق صمیمی در نظرم جلوه گر شد، از بشیر پرسیدم او را می شناسی؟ گفت: اینجا غریبه ای وجود ندارد و همه طبق ملاکی که قبلاً برایت گفتم آشنایند.

وارد شهر شدیم، شهری بس زیبا و تمیز، با خیابانهای یکسان و عریض، خانه ها همه به یک سبک و یک ارتفاع بنا گردیده بود و خانه ای بر دیگری اشراف نداشت، ده طبقه ای کنار یک طبقه ساخته نشده بود.

منزل حاکم و کارگر، عالم و عامی و غیره نسبت به هم امتیازی نداشت، تنها چیزی که ملاک تفاوت بود نسبت احتیاج افراد بود و بس. هر که عائله اش بیشتر، منزلش بزرگتر.

وسایل نقلیه بسیار پیشرفته با استفاده از انرژی هوا، بی آلودگی، مجهز به سیستم کنترل هوشمند، بدون راننده و اتوماتیک مسافرین را جابه جا می کرد. از ترافیک و سرو صدای اتومبیل، بوق و غیره هیچ اثری نبود.

نظافت شهر با دستگاه های تمام خودکار انجام می گرفت، البته

چون همه افراد نظافت را رعایت نموده و جزئی از ایمان می دانند (۱) نیاز شدیدی هم به وسایل تمیز کننده نیست؛ کثافت، بوی تعفن و هوای آلوده و سمی، جای خود را به تمیزی، عطر خوش و هوای سالم داده بود.

بر تابلوهایی که در نقاط مختلف شهر نصب شده و نیز هر جایی که مناسبت نوشتن داشت، کلمات حکمت آمیز، بشارتهای محرک و هشدارهای تکان دهنده برای یادآوری و هدایت خلق نوشته شده بود.

مساجد شهر عاری از هر گونه تشریفات، تزئینات زاید، مناره و گنبدهای آن چنانی بود، و در عوض نور و معنویت از آن تابنده و به قول معروف از هدایت پرگشته، از این رو مردم همیشه با اشتیاق در حال رفت و آمد به مسجد بودند.

در هر زمان عده‌ای به قیام، قعود، مناجات، قرائت و غیره مشغول بودند. البته نماز، قرآن و همه احکام طوری اجرا می شد که گویا دستورات جدیدی در حال اجراست و قرآن تازه‌ای نازل گشته است.

جهت هدایت و تعلیم افراد در تمام اوقات برنامه‌های متنوعی

جریان داشت. هیچ زمانی در مسجد بسته نبود، شبها تا سحر زمزمه‌ها به گوش می‌رسید و عشاق به تنهایی یا دسته جمعی راز و نیازها داشتند.

سید هادی، عالمی بود فوق العاده که به امامت مسجد گمارده شده بود، او قبل از نماز در بین نمازگزاران نشسته و احوالشان را می‌پرسید، از غایبین سراغ می‌گرفت و به سؤالات جواب می‌گفت؛ یک‌رنگی و یک‌دلی خاصی بینشان جلوه‌گر، و از همه آنها کوه عظیمی از ایمان و تقوا ساخته بود.

همه باهم آشنا، چون هم عقیده بودند؛ از حال هم با خبر، برای کمک به یکدیگر آماده و از هم در این امر سبقت می‌گرفتند؛ بزرگترها بسی احترام جوانها را داشتند و جوانها نیز بزرگترها را بسیار اکرام می‌نمودند، بچه‌ها در سایه بزرگترها آرامش را تجربه می‌کردند و بزرگترها به ادب و شرف بچه‌ها دلخوش داشتند.

جز صحبت دوست چیزی بینشان رواج نداشت، همگی با ظاهری آراسته و باطنی پیراسته به مسجد و نماز حاضر شده و همچون عروسی که به حجله رود به دیدار محبوب می‌شتافتند.

این‌که گفته‌اند زمان حضور در مسجد، از عمر به حساب نمی‌آید آنجا کاملاً قابل لمس است.

در آن دیار دعاها واقعی و از ریاکاریها و تعارفات مرسوم خبری

نبود، هر کس هر چه داشت و یا آرزو می‌کرد، برای همه می‌خواست و از هر چه گریزان بود، از رسیدن آن به دیگران هم نگران.

حال با چنین حالاتی نماز چه نمازی خواهد شد؟! تا آن روز از هیچ نمازی به آن مقدار لذت نبرده بودم، اصلاً با این الفاظ قابل توضیح نیست، از چیزهایی است که تا نخوری ندانی؛ نمازی که ائمه علیهم‌السلام آن را عمودالدین، قربان کلّ تقی، معراج المؤمن و خلاصه قرّة العین^(۱) نامیده‌اند، باید شیرینی خاصی داشته باشد و آثار عمیقی در روح و جان باقی‌گذارد و این نماز آنجا اقامه می‌گردید، به همین خاطر نمازگزاران زود به مسجد آمده و برای خارج شدن از آن عجله نمی‌کردند.

در بین مردم، ناقص الخلقه، مریض و هیبت‌های نامتناسب یافت نمی‌شد، از این رو به بیمارستان، تیمارستان و امثال آن نیاز نبود. زیرا همانطور که گذشت، آن‌جا علوم به پیشرفت لازم خود رسیده و عقل هم راه کمال ممکن خویش را پیموده است، پس عقل کامل، علم عالی را به خدمت گرفته و دیگر به فکر ترمیم بدن ناقص، عضو ناسالم و بنای غیر استاندارد نیست، بلکه همت خویش را بر این گذاشته تا توالد و تناسلی سالم و ساخت و سازی منطقی ارائه دهد.

البته برای تصویر این مطلب لازم است همدلی، وظیفه‌شناسی، احترام متقابل و مقدم داشتن دیگران را - که همه نتیجه کمال عقل و علم است - با هم در نظر داشته باشیم، تا نتایج به دست آمده برایمان ثقیل جلوه ننماید.

افراد آن اجتماع علم را برای به کار بردن و تقرب به حق می‌آموختند و هدف دیگری را در کار خویش دخالت نمی‌دادند. از این رو نیتها صالح، هدفها مقدس و قبل از تعلیم، تزکیه بر کرسی وجودشان نشسته بود، بنابراین بین حوزه و دانشگاه نه تنها تفاوتی به چشم نمی‌خورد، بلکه همه آنها جز یک مرکز آموزش علم نبود.

در آن کلاسها اخلاق، رفتار و اعتقادات استاد قبل از تعلیم، در وجود شاگرد اثر گذاشته و نیز روح تلمذ ایشان، استاد را به شوق و داشته؛ به همین دلیل صفایی در تمام سطوح تحصیل نمایانگر بود که تا قبل از آن زمان و غیر از آنجا سابقه‌ای نداشت و شاگردان با اشتیاقی شدید و تواضعی خاص در مقابل استاد به یادگیری مشغول بودند، اساتید هم با تسلط خارق‌العاده و تخلّق بی سابقه و دلسوزی پدرانانه همه هستی خویش را در اختیار شاگرد نهاده و همچون مادر که دست فرزند خود را گرفته راه رفتن می‌آموزد، جرعه‌های علم را در کام وجود شاگرد خویش سرازیر می‌نمودند. آری؛ چون هدف عالی بود و تکبری هم در آموختن نبود هر کاسب، تاجر، کارگر و غیره خود

عالمی بود حاذق و هر عالمی متخصصی بود متبحر؛ هر خانم خانه داری به علوم مختلف آشنا بود و لذا در خانه‌ها کرسی درس نهاده شده و بانوان محترم پس از انجام کارهای ضروری و لازم، به جای بسیاری از امور که اکنون وقت عزیزشان را به هدر می‌دهد، به تعلیم و تعلم مشغول بودند و با تفسیر قرآن سایر علوم را هم مورد بحث و تبادل نظر قرار می‌دادند.

با توجه به این مطالب به دست می‌آید که علوم آن سرزمین همه از گروه العلم نور می‌باشد، به همین دلیل برای افراد جز تواضع و نوراتیت به ارمغان نمی‌آورد، چکیده کلام این که، هر کسی خود را در آنچه برای آن خلق گشته مصرف می‌نماید.

آن جا فقری پیدا نمی‌شود زیرا برکات از زمین و آسمان سرازیر است و مردم قانع بوده، روزی خویش را پیش فرستاده حتمی خداوند دانسته، حرص آن را نخورده، به فکر مال اندوزی نیستند و بر داده و نداده و گرفته خداوند سپاس گزارند؛ فراوان هم اتفاق می‌افتد که اموالی را از باب هدیه برای افرادی می‌فرستند ولی ایشان قبول نمی‌کنند.

در این هنگام بشیر جایی را در کنار مسجد نشان داد که در آن اموال زیادی انبار و پولهای فراوانی انباشته شده بود، گفت: این‌ها جزء بیت المال است و همه بی‌نیاز هستند و کسی قبول نمی‌نماید، این همان

است که به خاطر آن خونها ریخته و رحمها قطع شده و اختلافات شدیدی ایجاد می نمودند.

در عین حال افراد به فکر هم نوعان اعم از دور و نزدیک بودند و یکدیگر را فراموش نمی کردند، کسی را پیدا نکردم که به فرض احتیاج برادر دینی خویش، اضافه داشته و پیش خود نگه دارد، بلکه فراوان بودند اشخاصی که دیگران را بر خویش مقدم می داشتند.

جهت خرید و فروش هر که هر چه برای عرضه دارد با قیمت معین در مکانی نهاده و دنبال کار خود می رود و هر کس احتیاج داشته باشد، از اموال عرضه شده برداشته پول آن را می گذارد؛ دیگر نیازی به فروشنده نیست و از گران فروشی، غش و سایر حیلها اثری یافت نمی شود و فروشنده عیب هر جنس معیوب را ابتدای معامله اعلام می نماید.

آنجا اعتنایی از جانب مردان بر زنان نیست و زنان هم به مردان توجه نامناسبی نمی نمایند، از این رو تعرضی بر یکدیگر ندارند و هر چند خانمها به غیر از کارهای ضروری از خانه خارج نشده و از اختلاط با آقایان می پرهیزند، با این وصف هر خانمی به هر کجا سفر نماید در کمال امنیت بوده و سوء قصدی به او نمی رسد. کمک مردان به زنان و بالعکس فقط جنبه انسانی و دوستی و هدف خدایی دارد و آغشته به سایر وسوسه ها نیست.

در همین راستا گروه بانوان در تکاپو نیستند تا راهی برای نمایش خویش پیدا کرده و یا مراوده با مردها را مشروع سازند بلکه این هیئت خاص را نعمتی می‌دانند که باید در جای خود به مصرف رسانند.

به همین علت شری از مرد به زن و یا بالعکس مشاهده نمی‌گردد و این عمل وجدانی است و احتیاجی به زور و مأمور ندارد، زیرا آن پیشرفت علم و عقل - که ذکرش گذشت - باعث شده انسان بر جنبه حیوانی غلبه نماید و آن ذات انسانی نهفته را که پروردگار در خلقتش به آن می‌نازد، ظاهر ساخته و کرامتش را در عبودیت به اثبات رساند.

پس چون به چنین کرامتی دست یافته آنچه نعمت از قبیل چشم، گوش، زبان و سایر نعمت‌هایی که از مولایش دریافت داشته، مال او می‌داند و به او بر می‌گرداند و به رسم غضب نثار دیگری نمی‌نماید.

بنابراین زنان سمت همسر و مادر بودن را از مهم‌ترین وظایف خویش دانسته و تا آن را به انجام نرسانند، به شغل دیگر نمی‌پردازند و در انتخاب شغل نیز ملاک، وظیفه است و حفظ عفت، نه مسائل دیگر.

به راستی که فضائل آن سرزمین قابل درک و وصف نیست! چرا که یکی از شرایط وصال دیار عزت، همین رسیدن به قدرت درک و باور می‌باشد؛ البته آن‌چه تاکنون بیان شد می‌تواند شرح حال مجتمعی ساخته شده در همین دوران باشد، ولی چاره‌ای نیست که باید با همین عبارات ناقص از باب وصف العیش نصف العیش استفاده نمود

و هر چند کوتاه و ناتمام سفری به آن سرزمین موعود کرد و دل را گرچه با خیالش پرواز داد.

ادامه سخن این که، شر و ظلم اثر جهل و ضعف است و این دو چنانچه گذشت - توسط علم و عقل کامل جای خویش را به عدل و قدرت سپرده‌اند، بنابراین تغییرات اساسی در زندگی فردی و اجتماعی به چشم می‌خورد که هر کس ببیند باور می‌کند عالم جدیدی خلق شده و انسانهای دیگری پا به عرصه وجود نهاده‌اند.

بر این منوال ازدواجهایی صورت می‌گیرد که تاکنون در هیچ کجا سابقه نداشته و اثری از تجمّلات، ایرادات بی مورد و خواسته‌های نامناسب به چشم نمی‌خورد؛ مراسم ازدواج بین کارگر، کاسب، عالم و غیره تفاوتی ندارد، این ثروت و مقام نیست که نوع ازدواج و هم‌شان بودن مرد و زن و نیز مجالس را تعیین می‌کند، بلکه این امور ظاهری جای خویش را به امور معنوی و خداپسندانه داده است، از این رو ازدواجها به آن آرامش موعود در سنت دست یافته و ضمن این که اضطرابات موجود در خانواده‌ها همه رخت بر بسته، آن موضوع مبغوض یعنی طلاق جای خود را به خوشی و صلح و صفا داده است.

شعار فرزند کمتر زندگی بهتر، آنجا واقعاً متروک است و هر خانواده بر پایه اعتقادات خویش از فرزند استقبال می‌نماید و طبق

همین اعتقاد در صورت کثرت طایفه بانوان نسبت به مردان، تعدد زوجات نه منع قانونی دارد و نه ننگ فرهنگی. البته ناگفته نماند که آنجا شرع و قانون و فرهنگ جز یکی نیست.

سلوک این طریق در همه امور جاری است، هر که بخواهد ورزش کند، آن هم نه هر ورزشی، به خاطر اثرات مطلوب بر روح و جسم اوست، بلکه آنچه از دستگاه خلقت برایش تصویب شده، در حد لزوم انجام می‌دهد و سرو صدا و ورزش پرستی و غیره راهی بدانجا ندارند.

تمامی سوغات صنعت و علم آن دیار، در جهت رشد معنوی به کار گرفته شده و بازار لهو و لعب و سرگرمی‌های بی‌مورد همه کساد است.

مردم از تفریحات سالم و مفید به اندازه کافی استفاده نموده، در مصرف عمر صرفه جویی را کاملاً رعایت می‌نمایند و سنت تقسیم عمر به سه قسمت، کار، عبادت و استراحت جا افتاده و مورد استفاده خاص و عام می‌باشد.

البته به خاطر پایه گذاریهای صحیح در اعتقادات و دقت نظر در نیات، هیچ فکر و عملی از دایره عبادت خارج نیست و آیه *إِنَّ صَلَاتِي*

وَنُكُي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^(۱) مصداق پیدا کرده و چه زیبا به کرسی عمل نشسته .

آنچه از ما خواسته‌اند و بارها تأکید نموده‌اند همین است که عقیده و نیت را اصلاح نماییم، که در این صورت هر عملی بر پایه عقیده و نیت صحیح انجام پذیرد، گرچه بسیار اندک باشد، رنگ و بوی عبادت به خود گرفته باعث رشد و تعالی می‌گردد و گرنه هَبَاءٌ مَّثُورًا^(۲) خواهد بود. گرفتاری بسیاری از ما هم غیر از این نمی‌باشد، زیرا اعمال واجب و مستحبی که انجام می‌دهیم کم نیست، ولی به خاطر شالوده ناصحیح و نبودن اخلاص، یا بی اثر بوده و یا اثری ناچیز خواهد داشت.

القَصَّة؛ اهالی آن دیار، اول شب را جهت استراحت بر می‌گزینند و از فرصت ثلث پایان شب و نیز بین طلوع عین استفاده کامل برده و به عبادت و کار می‌پردازند.

سنت‌هایی را که از بزرگان شنیده‌ایم، در اجتماع آنها می‌بینیم، به همین علت همه سرشار از مسرت، فرح و شادمانی‌اند و اثری از کسالت، نومیدی، غم و اندوه در کسی مشاهده نمی‌گردد به طوری

۱- به درستی که نماز و عبادات من، زندگی و مرگ من برای پروردگار جهانیان می‌باشد.
سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۲- گردی پراکنده بر باد (باطل و نابود). سوره قرقان، آیه ۲۳.

که اگر با هر کدام از افراد بر خورد نمایی شور و نشاط او تو را به شوق و اشتیاق و ا می دارد و کسالت را می زداید .

شاید بعضی از مطالب تکرار بوده و لزومی بر گفتن آنها نباشد ولی باید با تکرار زیبایی ها گرچه خیالی باشند . فضای ذهن را صفا داد ، چرا که فکر و خیال زیبا هم زیباست .

آن جا امنیت کامل در تمام موارد بر قرار است و مال ، جان ، آبرو و ناموس مردم در امان می باشد و این امر چنان چه گذشت احتیاجی به مأمور ، دادگاه و سایر نهادها ندارد ، ایمان کامل سایه خویش را بر شهر و ساکنینش گسترده و راه را بر ورود هر پلیدی بسته است .

رسانه جمعی در حالی که از تکنولوژی فوق العاده ای بر خوردار است و البته قابل وصف بر اهل این روزگار نیست ، فقط گویای سخنان حق و مشوق مردم در ایمان و اعتقاد و عمل صالح است و دیگر سلطه باطل در نشر اباطیل و سرگرمی های غفلت بار و گسترش بسته های پوسیده اقوام گذشته و خلاصه ، یاری نمودن ابلیس خبیث به کلی از بین رفته است . همین نکته ها در مطبوعات و تمام نوشته جات مراعات می گردد و در یک کلام ، همه خاطر یک نفر را خواهانند و مانند فلش به سوی نشان رفته و به او علامت می دهند و از رنگ و بویش خبر می آورند .

اختلافات به کنار رفته و به همدلی و اتفاق تبدیل گشته ، از این رو

همه مردم در یک حزب و زیر یک پرچم جمعند. از گروه‌ها و احزاب مختلف خبری نیست، تمام سلیقه‌ها را حق به گرد خویش جمع نموده و از آنها یک حزب و ملت ساخته و پرداخته است، به همین دلیل تلخی موجود در اختلافات، حزب و گروه به شیرینی اتفاق همه در کلمه حق تبدیل شده و تمامی امور تحت الشعاع آن، ره وحدت می‌پویند و بدین سبب نه این‌که رقیب نیستند، بلکه رفیق و یاور همند.

مبلغین و مداحان آن دیار همه جز یک حرف ندارند، سوای یک شخص از دیگری دم نمی‌زنند و منبر و عظم و جایگاه مدح را آلوده به تعریف و تمجید از غیر نمی‌نمایند، چون این حرکت با صراط توحید ناسازگار و با طریق حقیقت ناگوار می‌آید، بلکه اشیاء و موجودات به مدح کسی مشغولند که خدایش مدح گوشت و امر به مدحش کرده است و همگان در کلاس پیروی از او ثبت نام نموده‌اند.

تمام قبیله‌ها از هر رنگ و نژاد، با هم یکسان بودند و برتری کسی بر کسی، قبیله‌ای بر قبیله‌ای و یا نژادی بر نژاد دیگر حس نمی‌شد، چون در آن دیار افراد خود را موظف به انجام وظایف می‌دانند و رد و قبول و اعطاء درجه را به مولای خویش که این امر در شأن اوست، واگذار نموده‌اند.

آنکه در کلاس بالاتری سیر می‌نماید، شاگرد کلاس پایین‌تر را با

کمال ظرفیت تحمل نموده و هیچ گونه سرزنشی بر او روا نمی‌دارد و کسی که در او ایل راه به سر می‌برد، به بالاتر از خویش عزت نهاده و کوچکی می‌نماید.

آنجا تمامی فضائل در کمال خویش بر مسند عمل نشسته، به تجسم رسیده و کاملاً قابل مشاهده‌اند، البته درک آن‌ها همان فضا را می‌طلبد و در این عالم ظلمانی ما قابل توصیف و تصویر نیست. در حقیقت این امور قابل جاری شدن بر زبان نیستند، بلکه مانند رنگ زیبا بر پیکری یا نوری درخشاننده در فضایی، باید دیده و یا همچون حلاوت در شکر یا ملاحات در نمک چشیده شوند. بودن در چنین اجتماعی لذتی و صف نشدنی دارد، دل‌کندن از آن امری است بس مشکل و شیرینی چنین بازاری دل را به سوی جایی دل‌انگیزتر سوق می‌دهد.

در این راستا به اشاره جناب بشیر راهی شهر دیگری از آن دیار شدیم که به آن مدینه العبید می‌گفتند، تمام آنچه در مدینه التجار دیده و حس کرده بودیم در این شهر به مراتب بالاتر و با شکوه‌تر نمایان بود. در آنجا وسایل بسیار پیشرفته‌ای در همه زمین‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت، ولی اینجا اهالی شهر از وسایل بی‌نیاز گشته و تمامی امور را توسط اراده خویش انجام می‌دهند. در هر امری فقط کافی است اراده نمایند، زمین با اهلش، آسمان و ساکنینش همه

تسلیم ایشان هستند، چرا که ایشان هم، عبد و تسلیم خدایند. بنابراین با کرامت رفتار نموده و این نیرو را در راهی صرف می‌کنند که ارادهٔ مولا باشد، چون اراده و خواستی غیر از اراده و خواست او ندارند، پس با تمام قدرتی که دارند، تواضعشان گوی سبقت را از همه ربوده است.

عبادتهای ایشان رنگ و بوی دیگری دارد، رابطه‌هایشان از هیبت خاصی برخوردار است. البته طبق فرمایشات ائمه علیهم‌السلام مؤمن لایوصف است و آنچه گفته شده و یا گفته می‌شود و صف حقیقی آنها نخواهد بود.

باز هم تکرار می‌کنیم که این اوصاف فقط در حال و هوای آنجا قابل درک و فهم است، همان‌گونه که دربارهٔ بهشت مطالب زیادی شنیده‌ایم، اما به گفتن می‌توان بهشت را وصف کرد؟ چنانچه کسی هم قدرت وصف کردن داشته باشد، با محدودیتهایی که ما داریم نمی‌توانیم درک کنیم. خداوند متعال در قرآن کریم توسط آیات زیادی بهشت و اهل آن و نعمتهایش را به نمایش گذاشته، ولی آنچه ما می‌فهمیم باغ و بستانی عالی با آب روان و حوری زیبایی بیش نیست. در این حال و هوا که در بهت و حیرت کامل به سر می‌بردم و عجایب آن دیار مرا به خویش مشغول داشته و نزدیک بود عقل از سر، پرواز و جسم، قالب تهی نماید ناگهان شخصی را دیدم که با

ابتهتی تمام و کمالی به حدّ اعلیٰ اما تواضعی عجیب، با عده‌ای حرکت می‌نماید و افراد از او سؤال نموده و جواب می‌گیرند.

به ذهنم خطور کرد او کیست؟ بشیر جواب داد: جناب مالک است. کدام مالک؟ مالک اشتر نخعی، سرباز فداکار امیر مؤمنان علیه السلام.

تعجبم صدها برابر شد و سؤالات بسیاری مرا به خود مشغول داشت. آرزو کردم هم‌کلامش شوم، با نگاه محبتش مرا به سوی خود خواند؛ سلام کردم، با کوهی از لطف و کرم علوی مرا در آغوش کشید و با ملاطفت سخن آغاز کرد، معلوم بود می‌داند میهمانم و بی‌خبر از همه احوالات.

فرمود: آری، حکومت عدلی که در آرزویش بودید، به پا شده و طبق وعده الهی، نیکان امت به این حکومت حاضر گشته، چنانچه ناکسان به ویژه سردسته آنها را نیز حاضر نمودند و به وسیله انتقام از آنها ریشه فتنه‌های عالم را خشکاندند و نهالهای عدل و داد را در سرتاسر عالم کاشتند...

با ایشان خدا حافظی نموده سراغ بشیر آمدم، با تمام حیرت از او پرسیدم: کجاست این عالم؟ و کیانند این افراد؟ چه می‌شنوم؟ و چه می‌بینم؟ جوابم داد: آری، آن وعده الهی به وقوع پیوسته، امام آخر الزمان ظهور نموده، ظلم و جور را از عالم ریشه کن کرده و همان طور که خبرش رسیده بود سردسته‌های کفر و ظلال را زنده نموده و به

اشد مجازات از ایشان انتقام گرفته است؛ دیگر اثری از ایشان در عالم نیست و بدین سبب حتی لا تَكُونُ فِتْنَةً^(۱) محقق شده است.

مؤمنین به ظهور مولا شاد و مسرور شدند و عده‌ای از مخالفین چون حق را مجسم دیدند، مستبصر شده ایمان آوردند و گروهی که قابل هدایت نبودند، بر اثر ترسی که از قدرت و قوت امام و اصحاب در آنها دمیده شد، ذلیل گشته و همه به اربابان خویش پیوستند. ابلیس رجیم نیز به قتل رسیده، بنابراین زمین از لوٹ هر گونه پلیدی پاک گردید.

امام علیه السلام اصحاب خود را به مناطق عالم فرستاده و هر شخص را بر منطقه‌ای حاکم نموده‌اند.

اکنون حکام زمین همه دست پرورده خلیفه‌الله و از مقرّبان بارگاه معبودند که تمام قوانین را مستقیم از معصوم گرفته و تحویل خلق می‌دهند، می‌شود گفت حق با تمام جلوة خویش متجلی گشته، زبردستان نیز به کمال عقل رسیده و بینش صحیح پیدا نموده‌اند، از این رو همه اطاعت امام را به دل و جان پذیرفته، شیوة خود ساخته و تسلیم محض فرمانهای او شده‌اند، بنابراین حکومت خداوند متعال توسط خلیفه‌اش بر عالم سایه افکنده و قوانین او مورد اجرا و عمل

۱- تا دیگر فتنه و آشوبی نباشد. سورة انفال، آیه ۳۹.

همگان قرار گرفته است. چون این قوانین اجرا نمی‌شد و یا بد مورد عمل قرار می‌گرفت، اکنون برایت تازگی دارد و مانند دین و قانون جدید جلوه کرده است.

اینجا تمام امور حکومتی که از عبادت و آخرت جدا نیست، توسط یکی از اصحاب حضرت بر مردم عرضه می‌گردد و چون اساس و پایه حکومت دینی محکم پی‌ریزی شده همه مردم، مطیع، مجری و به نوبه خود حافظ اجرای آن هستند.

پس از برچیده شدن ظالمین، هر چند همه مردم آمادگی کامل برای دفع هرگونه ظلم را دارند، ولی دیگر هیچ احتیاجی نیست، نه مأموری لازم است و نه سپاهی، نه زندانی می‌خواهد و نه چوبه اعدام.

دیگر زمان خودنماییها سپری گشته، چون دیگران به کنار رفته‌اند و خداوند متعال به خود نمایی پرداخته و تمامی جمال و کمال خویش را در قالب موعود آفرینش یعنی حضرت مهدی علیه السلام به نمایش گذاشته است.

حال هر کس در درجه و کلاس خویش از این بحر ولایت استفاده می‌نماید، همانطور که در بهشت هم درجات مختلف وجود دارد. پس مدینه التجار اولین کلاس این دانشگاه است و مدینه العبید آنهایی را که رشد بیشتری نموده و از وسائط عبور کرده‌اند، در خویش

جای داده و افرادی که جز مولا هیچ چیز را نمی‌بینند و غیری نمی‌شناسند، در مدینه الاحرار ساکنند. رجعت‌کنندگان از صالحان امت، بیشتر در مدینه الاحرار جای دارند، که جناب مالک اشتر از آنها می‌باشد. البته همه افراد با تمام اختلاف درجات با هم در ارتباط و رفت و آمد هستند.

هرچند سکون و آرامشی مرا فرا گرفته بود، اما این امور چون کوه بر وجودم سنگینی داشت و تاب تحمل آن را نداشتم، علتش را جویا شدم، جواب شنیدم که: تو مشتاق این دیار و در فکر رسیدن به آن هستی، ولی تعلقات زیادی جهت خویش فراهم ساخته‌ای و بسی بند و زنجیر به دست و پای خود انداخته‌ای و ذهنت را با آرزوهای طولانی مهار نموده‌ای، که دیگر قدرت حرکت و طاقت استقامت در جاهای دیگر را نداری، بنابراین هنوز آماده پذیرش چنین بلد امنی نیستی.

اگر پس از محبت و معرفت قلب و روح و جسم را از وابستگی‌ها رها و از پابندها آزاد نمایی، هر چند دیگران در عصر غیبت به سر بزنند ولی بر تو ظهور شخصی خواهد شد و غیبت به سر خواهد رسید، در این هنگام همه عالم برایت مدینه فاضله خواهد بود و هر چه در راه عبودیت طهارت کسب نمایی به درجات و کلاسهای بالاتری که برای آنها نهایی نیست خواهی رسید، چرا که در ربوبیت

هم نهایتی نمی باشد.

اکنون برو و در این امر بکوش ، خویش را از میان بردار و مولا را جانشین گردان ، سپس از آن جا هجرت و رحل اقامت در این دیار بیفکن .

خواست خدا حافظی نماید ، التماس کردم که مدینه الاحرار را نیز نشانم دهد ، گفت : آن سطح عالی معرفت است و تو را طاقت و تحمل نیست ، اصرار کردم ، گفت : حال که چنین است ، تو را تا اول شهر می برم و جدا می شوم ، هر چه دیدی و کردی با خودت ؛ قبول نمودم .

وقتی به اول شهر رسیدیم او خدا حافظی کرد و رفت ، همینکه وارد شدم ، در و دیوار و مردم شهر مرا به حیرت تازه ای واداشت ، همچون طفل قبل از دبستان که بر سر کلاس دانشگاه بنشیند ، تمامی شهر چنین حالتی را برایم تداعی نمود ، آخر من کجا و دیار آزادگان و خالصان !؟

از سنگینی باری که بر دوش کشیده بودم ، در آن شهر از هوش رفتم و در این عالم و دوران از خواب پریدم ؛ به خود آمدم ، عجب خواب و عجب سیری ! تأسف و اندوه سراپایم را گرفت ، بر سعادت از کف رفته و صراط مستقیم نرفته ، در لابلای درد و غم و افکار بیهوده و اعمال ناستوده ماندم و چاره ای هم جز ماندن نداشتم ، که خود کرده

را چاره‌ای جز جان دادن درون تنیده‌های خویش نیست، وَمَنْ أَعْرَضَ
عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا^(۱).

اما چون بنای ناامیدی نیست و در هیچ فرمایشی درس یأس نداده‌اند
و حتی در ظلمات گمراهی و هلاکت، راه برگشت را نموده و باز
گذاشته و هیچ روی آورنده‌ای را مردود نفرموده‌اند، می‌دانم چنانچه
اندکی نزدیک شوم، او صدها برابر به سویم می‌آید و اگر لحظه‌ای
روی نمایم، سالی در آغوشم می‌کشد، و چنانچه یسیری بفرستم،
کثیری را عنایتم می‌فرماید، پس بدین امید:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید

* * *

آن قدر بر کشتی هجرش نشینم تا سحر

یا به ساحل می‌رسم یا غرق دریا می‌شوم

۱- و هر که از یاد من روی گرداند، بی تردید زندگی تنگ و سختی خواهد داشت. سوره طه،

بخش دوم

خداوند متعال در خلقت بشر، امید را جزء جدا نشدنی زندگی، برای پیشرفت و موفقیت او قرار داده است، از این رو امید را ستوده و به امیدوار بودن ارشاد فرموده و ضد آن یعنی یأس را سرزنش و از پذیرش آن نهی کرده است. در اینجا دو نکته قابل ذکر است.

اول: این که هرگز دستور امیدوار بودن بدون تحرک نداده، و در عین حالی که همیشه نه تحرک بلکه سبقت را می ستاید، در همان حال امید را به آینده ای بهتر از حال سوق می دهد، که این خود اشاره ای است به این که هر مؤمنی موظف است به حال موجود خویش اکتفاء ننماید و به درجات فوق که نهایی هم ندارند، چشم دوخته و راه آینده ای نورانی را بیوید.

دوم: این که امید و آرزو را نسبت به متعلق آن سنجیده و ارزش گذاری می نماید. بر همین اساس هر چه متعلق آرزو ارزش داشته باشد، به همان اندازه امید نیز می ارزد و باعث رشد می گردد. و هر مقدار این متعلق کم ارزش شود، امید هم بهای خویش را از دست داده و حرکتی را باعث نمی گردد، پس چنانچه متعلق امید منفی گردد، امید نیز حالت منفی به خود گرفته و حرکت معکوس را جهت بشر به ارمغان آورده، ضد ارزش می شود.

در این راستا خداوند متعال پس از کثرت امید در وجود مؤمنین بر آن است که آن را به اهداف عالی و اعلی تعلق دهد.

البته این تعلقات نیز بر حسب سطح معرفت و شناخت برای افراد مختلف است. از این رو عده ای را به امید عطا و بخشش مادی و معنوی در این عالم و گروهی را به امید بهشت و حوری و غیره و تعدادی را به امید لقاء خویش به حرکت واداشته است.

از همین باب است که امید به زندگی در عالمی پاک و منزّه و مملوّ از همه زیباییها - که فقط در ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا فداه می باشد - تشریح گشته است و پیام آن کنار نیامدن با هر زندگی بدون امام معصوم و خلاصه نمودن آسایش و آرامش در پناه کامل حجت ظاهر خداوند می باشد.

این مسئله به لحاظ اثر عظیم در زندگی کنونی و نیز آینده بشر، در

آثار انبیا و حجج الهی از آدم تا خاتم به تعبیرات گوناگون و قالبهای مختلف، نقل و تبیین شده و به هر زبانی مؤمنین را به آن ترغیب و تشویق نموده و بابی از رحمت و نعمت را به نام انتظار به رویشان گشوده‌اند.

حال به معنای انتظار و این‌که منتظر چگونه باید باشد نمی‌پردازیم، که خود اقیانوس پر تلاطمی است و شناگرانی پس ماهر را می‌طلبد و آنکه قلم به دست گرفته، از سیاحت در این یم چیزی نیاموخته است و طالبین این معنی باید به متبحران فن رجوع نمایند. اما ثابت است که در این وادی، خداوند متعال و حجج او توسط آیات و روایات متعددی دورنمایی از یک حکومت نه تنها بدون مشکل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و غیره، بلکه در نهایت پیشرفت و تمدن در تمام جوانب را ترسیم و جهت رسیدن به آن دوران مردم را ترغیب و دستورالعملهایی را در این مورد صادر فرموده‌اند، که به تقلید از این سنت صالحان و سیره حجج الهی بخش اول این نوشتار تنظیم گردید.

اکنون لازم است به دو مطلب توجه شود:

اول: این نوشته‌ها چکیده‌ای از آیات و روایاتی است که در کتاب‌های مربوط به این موضوع آمده و جهت تبرک و نیز استناد مطالب به معادن آن، تعدادی از آنها را نقل می‌نماییم.

آیات

۱- و نريد أن نمنّ على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين.

و اراده کردیم که بر مستضعفین زمین منت نهیم و آنها را امامان و وارثان روی زمین قرار دهیم. (قصص - ۵)

۲- هو الذي أرسل رسوله بالهدى و دین الحق ليظهره على الدين كله. او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند. (توبه - ۳۳)

۳- و أخرجت الأرض أثقالها.

و زمین اشیاء ارزشمند خود را بیرون می ریزد. (زلزال - ۵)

۴- و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة و يكون الدين لله.

و با آنها بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و فقط دین خدا حاکم گردد.

(بقره - ۱۹۳)

روایات

۱- عن علي بن الحسين عليه السلام أنه قال: إذا قام القائم أذهب الله عن كل مؤمن العاهة و ردّ إليه قوّته.

امام سجّاد عليه السلام فرمود: زمانی که قائم قیام نماید، خداوند درد و مرض و ناخوشی را از هر مؤمنی بر طرف نموده و قوتش را به او باز می گرداند. (غیبت نعمانی: ۳۱۷)

۲- عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: كآني بشيعة عليّ في أيديهم المثاني يعلمون القرآن.

امام صادق عليه السلام فرمود: گویا می بینم [زمان ظهور را] که قرآن در دست شیعیان امیرالمؤمنین است و آن را به مردم تعلیم می نمایند. (بحار الأنوار: ۵۹/۸۹)

۳- عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: إن قائمنا إذا قام دعا الناس إلى أمر جديد كما دعا إليه رسول الله صلى الله عليه وآله ...

امام باقر عليه السلام فرمود: زمانی که قائم ما قیام نماید، مردم را به امر جدید دعوت می کند، همانطور که پیامبر صلى الله عليه وآله مردم را به دین جدید دعوت نمود. (غیبت نعمانی: ۳۲۰)

۴- قال أبو عبدالله عليه السلام: إعلموا أن الله يحيي الأرض بعد موتها... أي يحييها الله بعدل القائم عند ظهوره...

امام صادق عليه السلام فرمود: آیه « بدانید خداوند زمین را بعد از مردن زنده می گرداند » یعنی به وسیله عدل قائم در زمان ظهورش زمین را زنده می نماید. (غیبت نعمانی: ۲۵)

۵- قال أبو عبدالله عليه السلام في قول الله « وأشرققت الأرض بنور ربّها » قال: ربّ الأرض إمام الأرض، قلت: فإذا خرج يكون ماذا؟ قال: إذا يستغني الناس عن ضوء الشمس و نور القمر و يجتزون بنور الإمام.

امام صادق عليه السلام درباره این آیه که « و زمین به نور پروردگارش روشن

گردد» فرمود: پروردگار زمین، همان امام زمین است. عرض کردم: هنگامی که او ظهور نمود چه خواهد شد؟ حضرت فرمود: در آن هنگام مردم از نور خورشید و ماه بی نیازند و به نور امام اکتفا خواهند نمود. (بحار الأنوار: ۳۲۶/۷)

۶- قال أبو عبد الله عليه السلام: إن المؤمن في زمان القائم عليه السلام و هو بالشرق يرى أخاه الذي في المغرب، وكذا الذي في المغرب يرى أخاه الذي في الشرق.

امام صادق عليه السلام فرمود: به راستی در زمان قائم عليه السلام مؤمن در حالی که در مشرق است، برادر خود در مغرب را می بیند و همین طور آن که در مغرب است برادر خود را در مشرق می بیند. (القطره: ۵۰۳/۱)

۷- عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: ... تعطي الماء قطرها و الشجر ثمرها و الأرض نباتها و تتزين لأهلها، و تأمن الوحوش حتى ترتعى في أطراف الأرض كأنعامهم ...

حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: در آن زمان آسمان، بارانش را و درختان، میوه خود را و زمین، گیاه خود را به همگان ارزانی می کند و زمین خود را برای اهلیش زینت می کند، وحوش آرام و امن خواهند بود تا جایی که مانند چهارپایان اهلی در زمین های اطراف چرا می کنند. (مکیال: ۲۴۷/۱)

۸- عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: ... يقذف في قلوب المؤمنين العلم، فلا

يحتاج مؤمن إلى ما عند أخيه من علم، فيومئذٍ تأويل هذه الآية: يغن الله
كلاً من سعته و تخرج لهم الأرض كنوزها، و يقول القائم: كلوا هنيئاً بما
أسلفتم في الأيام الخالية...

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: زمان ظهور، علم و دانش در قلب
مؤمنین قرار می گیرد، پس مؤمن به علم برادر خود محتاج نیست و
تأویل این آیه که می فرماید: «خدا همه را از وسعش بی نیاز می نماید»
در آن روز ظاهر می شود و زمین هم گنجهای خود را برایشان خارج
می کند و حضرت قائم علیه السلام می گوید: بخورید، گوارایتان باد به پاداش
آن چه در گذشته [زمان غیبت] تحمل کرده و انجام دادید.

(همان مصدر)

۹- عن سيد الشهداء عليه السلام قال: إن الله ليهب لشيعة كرامة لا يخفى
عليهم شيء، في الأرض و ما كان فيها...

امام حسین علیه السلام فرمود: همان خداوند [در آن زمان] به شیعیان ما
کرامتی می بخشد که هیچ چیز در زمین از آنها مخفی نخواهد بود.
(بحار الأنوار: ۶۳/۵۳)

۱۰- قال أبو جعفر عليه السلام: ... و تؤتون الحكمة في زمانه، حتى أن المرأة
لتقضي في بيتها بكتاب الله تعالى و سنة رسول الله صلى الله عليه وآله.

امام باقر علیه السلام فرمود: در زمان ظهور حکمت به همه داده می شود،
به طوری که خانمها در خانه به کتاب خدا و سنت پیامبر صلى الله عليه وآله حکم

داده و عمل می‌نمایند. (بحار الأنوار: ۳۵۲/۵۲)

۱۱- قال الصادق عليه السلام: ... و يطلب الرجل منكم من يصله بماله، و يأخذ من زكاته، لا يوجد أحد يقبل منه ذلك، استغنى الله الناس بما رزقهم من فضله.

امام صادق عليه السلام فرمود: در آن زمان مردی از شما دنبال کسی می‌گردد تا به وسیله مال از او صله کرده و او زکاتش را بپذیرد ولی هیچ کس قبول نمی‌کند، چون خدا همه را به فضل خویش بی‌نیاز کرده است. (بحار الأنوار: ۳۳۷/۵۲)

دوم: باین‌که این نوشتار نتیجه برداشت از آیات و روایاتی است که نمونه آن از نظر گذشت، ولی در سطح فکر خود ما ایراد گردیده و آنچه ما می‌فهمیم، در افق عقل و دید ماست، نه حقایق موجود در آیات و روایات، وگرنه همانطوری که حقیقت بهشت و نعمتهای آن در افق و کلاس ما نمی‌گنجد و درک آن با اوصاف موجود ممکن نیست، عالم ظهور و دوران حکومت حضرت بقیه الله ارواحنا فداء نیز برای ما زندانیان در این دنیای ظلمانی، قابل درک نمی‌باشد، گرچه اوصافی از آن را بگوییم و بشنویم.

ائمه عليهم السلام به ما خبر داده‌اند که تمام علم، بیست و هفت حرف (قسمت) است و تا قبل از ظهور تنها دو حرف بین مردم منتشر می‌شود، در زمان ظهور همه بیست و هفت جزء علم به مشتاقان

خواهد رسید؛ که اگر کمال عقل مردم به دست با برکت امام علیه السلام را نیز بدان اضافه نماییم، با این اجتماع علم و عقل چه اتفاقی در عالم خواهد افتاد، خدای می‌داند. البته این که منظور از علم چیست و عقل کدامست؟ باید از اهلش جو یا شد.

در آن زمان وعده قتل ابلیس را داده‌اند، همان کسی که هزاران سال عبادت کرد، سپس به خاطر عدم اطاعت امر سجده، آن هم بر جناب آدم، رانده شد و از حضرت ربّ مزد عبادت خواست و خداوند هم هرچه خواسته بود عنایت فرمود، تا این که هزاران سال به آنچه شرّ و فساد و فریب بود دامن زد و او و تمام اعوان و انصارش در زمان ظهور نابود خواهند شد.

همان کسانی که اصول کفر و عناد و پایه گذاران ضلالت و نفاق بودند و در قالب و لباس خلفای پیامبر ظاهر شده و کردند آنچه کردند؛ از شرارت و جهالت، سدّ صراط مستقیم گشتند و باب ظلمت را بر امت گشودند و بدین سبب، وحدتشان را به تفرقه، هدایتشان را به گمراهی، کرامتشان را به لثامت تبدیل نمودند.

اقدامات آنها در جهت خلاف حق، بر سالکان صراط مستقیم و قاصدان لقاء ربّ العالمین، بسی روشن و مبرهن است، اگر چه آنانی که سعادت را در دنیا و فتوحات آن دیده و بین حق و باطل جز قطعاتی از کرة خاکی و امارت بر آن تفاوتی نمی‌بینند، در این مسائل

که مثل روز روشن است به ریب و شک سخن گفته و با تمسک به احتیاط قدم نهاده و جنایات آنها را حمل بر صحت نموده‌اند، در نتیجه درباره امر قصاص از آنها هم روی خوش نشان نداده و آن را مسلک خشونت می‌پندارند و به وسیله اباطیل بسیار پر خیالات خویش استدلال می‌تراشند.

اما صادقان مصدق به پیروان صدیق خویش وعده حق داده‌اند که آنها را زنده کرده و به اشد مجازات قصاص خواهند نمود.

حال آیا این قصاص از همان قبیل قصاص در ذهن ماست؟ آیا این قصاص مانند قصاص از یک فاسق فاجر یا غاصبی که حق خانواده‌هایی را غصب نموده و یا نهایتاً یک دیکتاتور ظالمی که سالها بر مردم مملکتی جور و جفا روا داشته است خواهد بود؟

هر چند در فکر امثال من، جز همین ظواهر نمی‌گنجد، اما با کوتاه نظری به اعتقادات حقه و نیز شناخت جایگاه اصل امامت در اسلام و قرآن، و آیات و روایات وارد شده پیرامون این محور، به این نتیجه خواهیم رسید که اعتقاد به مسأله انتقام از این دشمنان و انجام این امر به دست توانای حضرت خاتم الاوصیاء و شناساندن اصل و ریشه تمام فتنه‌ها، سرّی از اسرار نهفته در معارف مکتب تشیع می‌باشد.

این ظلم‌ها از زمان آدم و هابیل شروع و تا پایان غیبت ادامه خواهد داشت و انتقام مولا چنین دورانی را شامل شده و غیر از انسان

سایر حیوانات و جمادات را نیز دربر می‌گیرد، پس باید آن را سر بسته قبول نمود برای درک آن لازم است همان امکانات زمان ظهور را در نظر آورد و ظرف وجود را در آن سرزمین گسترانید، سپس به تجزیه و تحلیل موضوع پرداخت.

مگر نه این است که عده زیادی از جنایتکاران و حتی بعضی از همین سران شرارت، به تلافی اعمال خود به انواع مختلف کشته شدند، اما تاکنون اینها و هیچ قصاصی در عالم تأثیری در حرکت اجتماع نکرده و از مریدان آنها احدی را نکاسته و حتی از ترویج افکارشان مانع نشده است.

آری؛ آن قصاصی که ریشه ظلم را خشکانده و حتی جبران مافات می‌نماید غیر از آنی است که در فکر و باور ماست.

آیا این که در آن زمان مردم از نور خورشید بی‌نیاز گشته و از نور امام علیه السلام استفاده می‌نمایند و بسیاری از این قبیل مطالب که در اوصاف آن دوران به ما خبر داده‌اند، به همین سادگی است که ما می‌پنداریم، و یا همان است که عده‌ای کوتاه نظر به خاطر نامناسب بودن آن با عقلشان، با دلیل ضعیف سند و غیره مردود می‌شمارند؟! مسلماً امر به این سادگی که فکر می‌کنیم نیست. چرا که ما هنوز از چهار چوب وسایل و امکانات ظاهر خارج نشده‌ایم و تمام توان و قدرتمان به دوش همین وسائط می‌باشد. پیشرفت علم و صنعت

امروز هم بیش از این مأموریت ندارد که وسایل را گسترده نماید، از این رو جز اسارت برای بشر ارمغانی ندارد و هر چه بیشتر ترقی کرده و سر و صدایی به راه انداخته، مردم را به وابستگیهای پیچیده تر اجبار نموده است.

یکی به فضا و ادوات فضانوردی مبتلاست، دیگری به الکترونیک و قطعات رایانه کوبیده شده و سومی در خدمت کابل و سیم الکترونیک خمیده گشته و افرادی هم در قیل و قالهای علوم بی ارزش دست و پا میزنند.

حتی بعضی برداشتها از احکام شرعی نیز عده‌ای را به خود گرفتار کرده، که همه اینها به جای این که بشر را از قید و بند آزاد نموده و پرو بال پرواز دهند، او را به خود مشغول و با ظرافت خاصی بال و پر از او ستانده‌اند ...

کافی است، زمانی فقط نیروی برق پای خود را از زندگی انسان بیرون کشد، آن گاه معلوم می‌گردد که این اعجوبه خلقت، این گل سرسبد هستی و این مدعی کمال پیشرفت و ترقی، کارش به کجا خواهد کشید و تاکنون اسیر چه نیرویی بوده است.

این بشر پر ادعا هنوز اگر در سالی با کم‌آبی روبرو شود، از کمبود آذوقه رنج برده، از قطع برق در خاموشی به سر می‌برد و کارخانه و تأسیساتش از کار باز می‌ایستد. اگر زمانی بارندگی زیاد شود، عده‌ای

به کام سیل و طغیان رودخانه و دریا فرو خواهند رفت.
هنوز زلزله و آتشفشان قلب میلیونها نفر را در سراسر عالم به تپش
واداشته و آنها را برای یافتن راهکارهای پیشگیری از آسیبها به کار و
تلاش مجبور ساخته است.

همین نوآوری پیشرفته مثل اینترنت، ماهواره و غیره که چشم
بسیاری را به خود خیره نموده و دنیای صنعت جهت اختراع آن به
خود می‌بالد، گذشته از مقوله اسارت که ذکر آن گذشت، بیش از آنکه
به خیر و صلاح بشر باشد او را به کام ناسلامتی و هلاکت می‌کشاند و
افراد کمی از این امکانات استفاده مثبت می‌نمایند، عده زیادی هم
مشغولند تا اثر شرارت این معادن و بنگاههای شرّ و فساد را خنثی
نمایند، که معلوم نیست تا چه اندازه موفق خواهند بود.

سایر دستاوردهای دنیای پیشرفته علم و صنعت هم از این مقوله
خالی نیست، انرژی هسته‌ای، ابزار و آلات جنگی، ارتباطات و حتی
پوشاک و خوراک، کمتر موردی است که جهات مثبت آن فزونی
داشته باشد.

حال اگر نظری کوتاه بر آیات خَلَقَ لَكُمْ، سَخَّرَ لَكُمْ، فَضَّلْنَا هُمْ عَلَيَّ
كَثِيرًا... و لَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ...^(۱) بیفکنیم و با دقت در

۱ - خداوند متعال در آیات متعددی اعلام می‌فرماید که هرچه در زمین و آسمان هست برای

دستورات فراوان درباره دعا و حکمت نهفته در آن بیندیشیم که سعی دارد انسان را وادار نماید که تمام امور خویش، کوچک و بزرگ، از نمک آش تا وصل به محبوب، همه را از مولای خود خواسته و ارتباطی مستقیم از طریق ولی امر با خداوند متعال برقرار کرده و از او گرفته و به او بدهد، یا لختی تأمل در معجزه و کرامات انبیا و اولیا نمایم، و خلاصه چنانچه عنایت خاص به گروه روایات عبدی اطعنی حتی أجعلک مثلی^(۱) داشته باشیم و با دیدگاهی تیز و برنده و فکری وسیع و شکافنده به پژوهشی عمیق در این مسائل پرداخته و از مواهب مولا و کشته‌های عقل سلیم در این سیر بهره کافی ببریم، به این نتیجه خواهیم رسید که هدف برنامه و قوانین الهی برای بشر، این است که او را از تمام تعلقات رهاکننده، همه هستی را در اختیار او قرار داده و اراده او را در راستای اراده خویش تمرکز دهد، سپس به این اراده در هستی نفوذی عمیق بخشند، در این هنگام از فلک تا ملک و از ملک تا ملکوت دست به سینه در برابر او خواهند ایستاد، که گاه گاهی

شما خلق کردیم و آنچه در دریا و زمین است مسخر شما قرار دادیم.

ما بنی آدم را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم. سوره اسراء، آیه ۷۰.

به وسیله قرآن می‌شود کوه‌ها را به راه انداخت و طغی الارض نمود و مرده‌ها را به سخن گفتن

واداشت. سوره رعد، آیه ۳۱.

۱- بنده من، مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود قرار دهم. کلمة الله: ۱۴۰.

بعضی از اولیا گوشه‌ای از این مقامات اعطایی از جانب حق را بنا به مصالحی به نمایش گذاشته‌اند.

حال بگذریم که عده‌ای حتی از خوبان امت، هنوز از قائل شدن به این‌که پیامبر و اوصیای او علیهم‌السلام این مقامات را دارا هستند احتیاط می‌کنند و دادِ اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ^(۱) سر می‌دهند، غافل از این‌که ائمه علیهم‌السلام فقط برای رساندن انسان به چنین مقاماتی در لباس بشری ظاهر شدند، مانند پدری که جهت تربیت فرزند حالت کودکی به خود می‌گیرد تا او را به کمال برساند، پس این‌ها می‌تواند ریزه‌ای از بخشش خوان کرم اهل بیت علیهم‌السلام شیعیان باشد.

اگر انسان در صراط ولایتی که جهت او ساخته و پرداخته شده سالم حرکت کند و از انحرافات به راست و چپ پرهیزد، از بسیاری از اجزاء هستی افضل و بر آنها حاکم خواهد شد. البته به هر اندازه که دچار انحراف از صراط شود به همان مقدار اسارت را برای خویش رقم زده است.

اراده خداوند متعال بر این است که بشر را به آنچه برای آن خلق نموده برساند، حال که انسان جهت قدم گذاشتن به این راه و رسیدن به آن هدف، اکراه کرده و راه خلاف را می‌پیماید، برای کشاندن او به

۱- من بشری مثل شما هستم. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

صراط مستقیم و نایل نمودن او به آن مقامات، از اول خلقت حجت و پیامبر را مبعوث نمود و به این بعثت تداوم بخشید تا این که خاتم ایشان را با فضائل و مناقب همه انبیا و اوصیا - بلکه با فضائل بی پایان - مأموریت هدایت بخشید. سپس این سیمت را به جانشینان او عطا فرمود و برای آخرین آنها سرمایه گذاری فوق العاده ای انجام داد که برای احدی چنین اقدامی فرموده بود.

او مأمور شد که چنین امر مهمی را به صورت کامل و بی سابقه به انجام برساند و موانع ساختگی بازدارنده از وصول به اهداف عالی را محو و حقیقت انسانیت را در وجود بشر نمایان سازد و این کار جز به دست او که جلوه قدرت پروردگار است ممکن نخواهد بود. بی جهت نیست که بیشتر آیات راجع به برزخ و قیامت را به چنین مهمی تأویل و تفسیر فرموده اند. به قول معروف خداوند می خواهد قیامتی بر پا نماید.

اما بر آنهایی که به خاطر عدم تحمل عقل خویش به ضعف سند روایات و تفاسیر در این باب چنگ آویخته اند، حرجی نیست و راهی هم برای تزریق این مسائل در وجودشان یافت نمی شود. زیرا ایشان چون مطالب را غریب می دانند، سند آن را ضعیف می شمارند و این به ظرفیت عقل و دل بر می گردد؛ چه می شود کرد زمانی که یک لیوان بیش از خود گنجایش ندارد و هر چه بیشتر بر آن عرضه گردد بیرون

خواهد ریخت و نمی شود استخری را به پذیرش آب دریاچه ای تکلیف کرد، به همین خاطر فرموده اند: *إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرَنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ*^(۱) و این است علت این که اخبار و احادیث به ویژه در باب معارف افقها و مراتب گوناگون دارند، به همین خاطر دستورات فراوان داده اند که معارف را به افرادی که قدرت تحمل آن را ندارند ابراز نکنید.

در زمان ظهور نیز همه در یک سطح و کلاس نبوده و درجات مختلفی برای افراد در نظر گرفته شده است. این درجات در برزخ و بهشت نیز مطرح است و هر کس نسبت به معرفت و نورانیت خویش از نعمت های الهی بهره می برد، که فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه کلید گشایش این باب می باشد.

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً، فَتَلَكَ عِبَادَةَ التَّجَارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فَتَلَكَ عِبَادَةَ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا، فَتَلَكَ عِبَادَةَ الْأَحْرَارِ.

«به درستی که گروهی خدا را از روی میل و رغبت (به ثواب و پاداش) عبادت می کنند و این عبادت تاجران است، و قومی از روی

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ما گروه پیامبران، امر شده ایم که با مردم مطابق عقل هایشان

ترس (از جهنم و عذاب) خدا را عبادت می‌کنند و این عبادت غلامان است، و عده‌ای خدا را به خاطر شکر و سپاسگزاری عبادت می‌کنند (و او را اهل عبادت دانسته و توجّهی به داده و ندادۀ او ندارند) پس این عبادت آزادگان است. ^(۱) که آنچه راجع به شهرهای تجار، عیید و احرار در بخش اول گذشت، برگرفته از این حدیث شریف و احادیث دیگری است که در این باب می‌باشد.

در اینجا لازم است جملاتی گرچه تکراری، جهت تثبیت بیشتر مطالب گذشته مرقوم گردد، امید است که مفید باشد.

ظهور حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداء و حکومت حق، امری بس عظیم است که شاید از صدها خبر یکی به ما رسیده، آن هم در هاله و حجابهای گوناگون و ما آن را بسیار ساده پنداشته‌ایم، که دو مسئله شاهد بر این ادعاست.

اول: این که عده‌ای بعضی از اخبار وارد شده در مورد ظهور از جمله روایتی را که می‌فرماید: اصحاب حضرت از مغرب، برادر خود در مشرق را دیده و با او صحبت می‌نمایند، به اینترنت و وسائل امروزی تفسیر و بر آن تطبیق می‌نمایند. البته سالهای قبل از به دوران رسیدن اینترنت، تلویزیون را به رخ می‌کشیدند و حتماً فردا وسیله

فوق آن را مورد تفسیر خویش قرار خواهند داد.

باید گفت: اگر غیبت مولا، خدای ناکرده، طول بکشد آیا تکنولوژی و وسایل اختراع شده آن روز را پسر امروز می‌تواند ترسیم نماید؟ البته که نه! چون پنجاه سال گذشته هیچ کدام از این مسایل امروز برایش قابل طرح و باور نبود و اگر می‌توانست، آن را ابداع نموده و مورد استفاده قرار می‌داد و منتظر گذشت زمان نمی‌ماند.

پس بسی بی‌انصافی و کج سلیقگی است که آینده‌ای چنان درخشان را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این طور ترسیم می‌فرماید: *في أمّتي المهدي، يتنعم أمّتي في زمانه لم يتنعم مثله قطّ؛ در امت من مهدی هست، که در زمان او مردم در ناز و نعمتی به سر خواهند برد که تا به حال مثل آن را ندیده باشند،* ^(۱) به گذشته‌ای بدین سان تاریک تفسیر و توجیه نمایند، که این سیر قهقرایی خواهد بود نه ترقی.

خدا کند مرز غیبت شکسته شود تا آیه *تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ* ^(۲) به کرسی وقوع بنشیند، آن گاه خداوند طبق همین وعده، زمین و زمان را به زمین و زمان دیگری تبدیل خواهد نمود، که *لا عين رأت و*

۱- الزام الناصب: ۱۶۳.

۲- روزی که زمین به زمین دیگری تبدیل شود. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

لا أذنُ سمعت و لا خطر علی قلب بشر. (۱)

پس خوشا به حال کسانی که در آن زمان حاضرند، و یا افرادی که در این دوران حصار غیبت را شکسته، چشم دل بر جمال یار دوخته و وصلت خویش را محقق نموده‌اند، ایشانند که می‌توانند آن دوران را درک و تحمل نمایند.

دوم: این‌که ما طالب ظهور نیستیم و خیال می‌کنیم آن دولت الهی هم حکومتی است مثل حکومت‌هایی که دیده یا شنیده‌ایم اما بهتر، با نان و میوه ارزان، مسکن راحت و مناسب، عمرهای طولانی، آب و برق و گاز مجانی و تعدد زوجات بدون مشکل و...

از این‌رو هنوز مشتاق آن نگردیده‌ایم و به این زندگی سراسر اسارت دل خوش داشته‌ایم، فقط گاه‌گاهی که احساس فشار و درد می‌کنیم و یا صحبتی پیش می‌آید، یا به صورت عادت و شعار، اول و آخر منبر، نوشته و کتاب، بعد از نمازها و در دعای ندبه و غیره، اللهم کن لولیک را تلاوت کرده و اشعار بیا بیا که سوختم را می‌خوانیم و در ایام مناسب به مسجد مقدس جمکران رفته و نماز حضرت را بجا می‌آوریم و در نیمه شعبان چراغانی نموده به شادی می‌پردازیم.

۱- این عبارت در بعضی از روایات آمده، یعنی: نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه به

قلب بشری خطور کرده است. بحار الأنوار: ۱۹۱/۸.

به یقین همهٔ اینها پسندیده و مورد رضاست و شیوع نام مقدّس حضرت است که به عناوین مختلف چهرهٔ انتظار به اجتماع می‌بخشد. ولی آیا این کافی است؟ و طلب و اشتیاق به او در همین موارد خلاصه می‌شود؟

در روایت می‌فرماید: اگر می‌خواهی بدان‌ی خدا چقدر تو را دوست می‌دارد، بین تو چقدر او را دوست داری. که در این حدیث وجدان و احساس خود شخص را قاضی قرار داده و احتیاجی به میزان دیگری نیست.

در دعای ندبه که کلاس مشق عشق و انتظار است، می‌خوانیم: متی ننتفع من عذب مائک فقد طال الصدی به راستی که تشنگی بسیار طولانی شد، پس کی از آب گوارای شما استفاده خواهیم برد؟

که تشبیه ساده‌ای ایراد شده تا برای همه قابل تجربه باشد، چون تشنگی ظاهری را هر انسانی درک نموده و قدر آب را می‌داند و اگر عطش بر او غلبه نماید حاضر است هر چه دارد نثار نماید تا آب را یافته استفاده کند، حال وجدان خود را قاضی قرار دهیم که تا چه اندازه تشنهٔ وجود مبارک حضرت و حکومتش هستیم و تا چه حد آمادهٔ گذشت در راه وصل به او و دولت‌ش خواهیم بود.

آیا به اندازهٔ مقداری آب که از ما رفع عطش کند، دنبال آب حیاتش گشته‌ایم؟

آیا غفلت از امام، به مقدار سختی فشارگرانی اجتناس و یا کمبود بعضی از اقلام مصرفی، به روح و روان ما اثر کرده است تا در هر محفل و مجلسی آن را مطرح نموده و راه چاره را از اهلش سراغ گیریم؟

آیا فقر معنوی دوری از مولا، برای ما اهمیت بیشتری از فقر مادی و بدهکاری به دیگران را جلوه گر می نماید؟

آیا به اندازه فقدان عزیزی، بر دوری از او نگران و غمناک شده ایم؟

آیا شیرینی و حلاوت نام و یاد او به مقدار دریافت مدرکی بالا و یا شهرتی آن چنانی در ذائقه ما خوش آمده؟
آیا...

نگارنده خود کمتر از آن است که قابلیت و عظمی و نصیحت افراد را داشته و غافل تر از آن که دیگران را به ذکر و یاد آورد. اما اتفاق افتاده که شخص خواب با خورناس و یا ضربه ناخود آگاه دست و پا، دیگری را بیدار نماید، گاهی هم صدای ناهموار کلاغی به طور ناخواسته مؤمنی را جهت ادای وظیفه آگاه کرده است.

پس عرضه می دارم: زمانی که سلوک تمام راهها و بن بست بودنشان به تجربه رسیده، ضعف همه قدرتها سستی خویش را به نمایش گذاشته و شیرینی تمامی وعدهها به تلخی گراییده، آیا وقت

آن نرسیده که اندکی به وعده صادق حق تعالی توجه بیشتر بنماییم؟
 و زمانی افزون تر را بر آن صرف کنیم؟ و برای تزریق محبت و معرفت
 او در قلب و عقل خویش و فرزندان و نزدیکان و اهل جامعه،
 در صدی بیشتر تلاش نماییم؟ و مجالس و میهمانیها و اجتماعات
 تشکیل شده در مکانهای مختلف را به نام و یادش بگذارانیم؟ و امید
 و آرزوی وصال وجود مقدسش را بر سایر آمال غلبه دهیم؟ و...
 جهت تمامی این خواسته‌ها و آنچه بالاتر از این‌هاست و در ظرف
 رحمت حق می‌گنجد، دعاگوی تمام کسانی خواهم بود که - گرچه
 ذره‌ای - بدین فکر و خیال زندگی را سپری کرده و می‌نمایند.

والسلام

DIAR -e- EZZAT

The Perspective of The
Appearance Epoche of Imam Mahdy
May Our Souls be Sacrificed for Him

Abootaleb Mohammad Ghasemi